

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بررسی ادله تفصیل بین جاهل قاصر و جاهل مقصر

ملاحظه فرمودید که تمام این ادله‌ای که برای تفصیل بین جاهل قاصر و جاهل مقصر مطرح شد تمام این‌ها مخدوش بود و نتوانست اثبات کند که حدیث لاتعاد شامل جاهل قاصر بشود اما شامل جاهل مقصر نشود.

دلیل دیگر

یک دلیل آخری هم به ذهن می‌رسد و آن‌هم این است که بگوییم این خطابات چون القاء به عرف و القاء به عقلا می‌شود باید آن جنبه عقلانی بودن خطاب ملحوظ نظر واقع شود. عقلا این‌گونه خطابات را معمولاً متوجه کسانی می‌دانند که در نزد خودشان عذر دارند اما آن‌کسانی که عذر ندارند عقلا این خطابات را شامل آن‌ها نمی‌دانند و عقلا بین جاهل قاصر و مقصر فرق می‌گذارند. عقلا جاهل قاصر را معذور و جاهل مقصر را غیر معذور می‌دانند.

لذا با توجه به اینکه این خطاب «لاتعاد الصلاة الا من خمس»، القاء به عرف شده و عرف و عقلا می‌گویند چنین خطابات شامل معذور می‌شود. کسی که به خاطر وجود خلل در عمل او عذری دارد. اما شامل جاهل مقصر نمی‌شود. عقلا او را غیر معذور می‌دانند.

بنابراین بگوییم چون عقلا بین جاهل قاصر و مقصر فرق قائل‌اند، باییم این روایت لاتعاد را بگوییم شامل جاهل قاصر می‌شود، اما شامل جاهل مقصر نمی‌شود. این دیگر آخرین بیانی است که می‌شود برای این تفصیل ذکر کرد و بیان کرد اما جوابش روشن است.

پاسخ دلیل

اولاً این مسئله که خطابات القاء به عرف و القاء به عقلا می‌شود معمولاً در یک سری اموری است که خود عقلا و خود عرف هم در آن‌ها نقش دارند مثلاً در «اوفوا بالعقود» این حرف را می‌شود زد که خداوند می‌فرماید وفا کنید به عهد. این القاشده به عرف حالا دیگر باید برویم ببینیم در بین عرف وفاء به عقد چگونه است. «احل الله البيع» همین‌طور.

عمدتاً این قانون در باب معاملات بیشتر جریان دارد، اما در باب عبادات ما نمی‌توانیم بگوییم سراغ عرف و عقلا برویم. بگوییم عقلا چه نظری دارند و قانون و خطاب شرعی را با آن نظر عقلانی توجیه کنیم.

البته شما ممکن است بفرمایید که شارع در باب عبادات مگر غیر از الفاظ و خطابات که همین الفاظ و خطابات متعارف در بین عقلاست، مگر غیر از این‌ها طریقه‌ای دارد؟ می‌گوییم خیر طریقه دیگری ندارد، اما در اینجا کار عرف، فقط در همین اندازه است که مفاهیم را از این خطابات شرع استفاده می‌کند؛ لکن ممکن است که شارع یک مفهوم عامی را که خود عرف فی حد نفسه، نمی‌تواند بپذیرد، یک مفهوم عامی را بیان کند.

مثلاً در باب قضا، شارع می‌فرماید «عمد الصبیّ خطأ»، عمد صبیّ خطاست. مفهوم این را عرف باید بگوید عرف باید بگوید عمد الصبیّ یعنی چه؟ خطا یعنی چه؟ شارع حالا می‌فرماید «عمد الصبیّ خطأ» اما این یک چیزی نیست که عرف به صورت کلی این را قبول داشته باشد که هر کاری را صبیّ عمداً انجام داد عنوان خطای محض را دارد. این بحثش در اصول است.

پس اولاً این بیان خیلی در باب عبادات این بیان که ما بیاییم بگوییم چون لاتعداد یک خطایی است به عرف و عرف بین قاصر و مقصر فرق قائل است پس ما بیاییم لاتعداد را بگوییم شامل جاهل قاصر می‌شود، اما شامل جاهل مقصر نمی‌شود. نه ولو عرف هم بین قاصر و مقصر فرق قائل باشد اما این یک خطایی است در باب عبادات و ممکن است شارع یک معنای وسیعی را علی‌رغم نظر عرف در نظر گرفته باشد.

و ثانیاً نکته دیگر این است که عرف که بین قاصر و مقصر فرق قائل است می‌گوید جاهل قاصر استحقاق عقاب ندارد، اما جاهل مقصر استحقاق عقاب دارد.

لکن عرض کردم که این استحقاق عقابی که عرف برای جاهل مقصر قائل است نه برای آن عملی است که از روی جهل برخلاف واقع انجام داده است. استحقاق عقاب برای جاهل به خاطر این است که جاهل مقصر نرفته تعلیم و تعلم پیدا کند. نرفته احکام را یاد بگیرد. برای کوتاهی کردنش در یادگیری احکام موردنیاز او را مستحق عقاب می‌داند.

لذا این طور نیست که عرف از اول بیاید بگوید فرق بین قاصر و مقصر در این است که قاصر اعاده ندارد و مقصر باید عملش را اعاده کند. نه آن مقداری که عرف می‌گوید این است که قاصر استحقاق عقاب ندارد مقصر استحقاق عقاب دارد و عرض کردم تازه این استحقاق عقاب در جاهل مقصر هم نه برای این است که این عمل، یک عملی است چون برخلاف واقع استحقاق عقاب دارد. این برای این جهت است که این می‌توانسته برود تحقیق کند یاد بگیرد نرفته است.

پس بنابراین ما این دلیل آخر را هم به این دو بیان رد می‌کنیم. اگر کسی روی ارفاقی بودن حدیث لاتعداد تکیه کند، حدیث لاتعداد یک حدیث امتنانی و ارفاقی است. خب این ارفاق اقتضا می‌کند که بین قاصر و مقصر فرقی در این جهت نباشد.

شارع می‌فرماید که اگر کسی در غیر این امور خمسه یک خللی در نمازش وارد شد، این لازم نیست اعاده کند. این را هم داریم، می‌گوییم که یک تفضلی از خداوند به انسان است.

عرض کردیم اگر یک مرکبی باشد و اتیان این مرکب برای ما واجب باشد. اگر یک جزئی از او را نسیاناً نیاوریم، عقل می‌گوید که باید اعاده کنیم. در چنین موردی که اصل اولی و قاعده اولی بر اعاده است، شارع آمده یک منتهی گذاشته و یک تفضلی فرموده و ارفاقاً و تفضلاً می‌فرماید اعاده لازم نیست.

حال که این حدیث، حدیث امتنانی است و ارفاقی است. چرا بیاییم بین قاصر و مقصر از جهت اعاده فرق بگذاریم. از جهت اعاده و عدم اعاده نباید بین این‌ها فرق باشد. بلکه بین قاصر و مقصر از جهت استحقاق عقاب و عدم استحقاق عقاب فرق است. آن‌هم عقاب بر ترک تعلم، نه عقاب نسبت به این عملی که برخلاف واقع انجام داده است.

پس ارفاق و تفضل اقتضا می‌کند که این مستثنی‌منه اطلاق داشته باشد و عرض کردم این طرف را هم می‌شود قرینه گرفت اگرچه این‌که این قرینیت، قرینیت صد درصد هم نیست.

بگوییم چطور در طرف مستثنی شما یک اطلاقی دارید، خب همان اطلاق را هم در طرف مستثنی منته مطرح کنید.

پس ارفاقی بودن اقتضای اطلاق دارد، یعنی بین قاصر و مقصر فرق نگذاریم و ثانیاً ارفاقی بودن اقتضا می‌کند در مقصر هم بین ملتفت و غیر ملتفت فرقی نباشد و ثالثاً ارفاقی بودن اقتضا می‌کند که در جاهل مقصر بین جاهل مقصری که جهل بسیط دارد و جاهل مقصری که جهل مرکب دارد فرقی نباشد. بین کسی که عذر دارد و کسی که عذر ندارد.

بعضی از بزرگان فرموده‌اند اصلاً حدیث لاتعاد برای این است که یک کسی عملش را انجام داده بعد از عمل متوجه یک خللی می‌شود. این خلل باید عن عذر واقع شده باشد. خب این از کجا؟ شما این فرمایش را می‌فرمایید که عن عذر باشد.

ارفاق اقتضا می‌کند حتی در آنجائی که معذور هم نیست در آنجا هم لاتعاد جریان داشته باشد. در نتیجه این بحث‌های مفصلی که ما در این جهت داشتیم نتیجه‌ای که از آن استفاده می‌کنیم این است که حدیث لاتعاد فقط صورت عالم عامد را نمی‌گیرد، اما در بقیه موارد داخل در حدیث لاتعاد است.

البته این را هم داشته باشید، الآن داریم یک اطلاقی برای این حدیث درست می‌کنیم. می‌گوییم لاتعاد می‌گوید اگر خلل از روی نسیان از روی جهل، چه جاهل قاصر چه جاهل مقصر، چه مقصر ملتفت چه غیر ملتفت، چه جهل بسیط چه جهل مرکب، می‌گوییم اعاده ندارد. این اطلاق که درست شد منافات ندارد که بعداً یک دلیلی بیاید این اطلاق را تقیید بزند.

روایت داریم که در مورد تکبیره الاحرام در فرض نسیانش «من کبر ناسیاً قاعداً» کسی که تکبیره الاحرام را بگوید و یادش رفته بود که باید بایستد و تکبیره الاحرام را بگوید. الآن نشست به قصد ورود در نماز گفت الله اکبر، بعد متوجه شد که باید بایستد. آیا حالا بلند شود و حمد را بخواند نماز را ادامه بدهد خب یک فرض است یک احتمال است.

یک احتمال دیگر این است که بگوییم این نماز باطل است و دومرتبه باید اعاده کند. روایاتی داریم که کسی که «من کبر ناسیاً قاعداً فعلیه الاعاده»، او باید اعاده کند یعنی از همین مورد نسیان، مواردی است که بعداً می‌آید با روایات دیگر خارج می‌شود و تقیید می‌خورد. پس این اطلاق در اینجا ثابت است؛ اما منافاتی ندارد که بعداً روایتی بیاید بعضی از موارد دیگر را خارج کند.

نکته

یک سری تقسیم‌بندی‌ها هست که در اصطلاح فقها آمده است. یک سری تقسیم‌بندی‌ها هست که در روایات یا در بین سائیلینی که از ائمه «علیهم‌السلام» سؤال کردند وجود دارد. اصلاً اصطلاح جاهل قاصر و جاهل مقصر را باید دید. آیا اصلاً این اصطلاح مستحدث فقهی است؟ فقها آمدند این تقسیم جاهل قاصر و مقصر را درست کردند؟ یا اینکه نه این تقسیم یک چیزی است که منبعث است و مصطاد از خود روایات است. اگر مصطاد از روایات باشد، اصلاً می‌توانیم بگوییم آیا امام (علیه‌السلام) جاهل قاصر را اراده کرده یا جاهل مقصر را؟

اما اگر کسی آمد گفت این اصطلاح جاهل قاصر و مقصر یک اصطلاح فقهایی است و در روایات وقتی می‌گویند جاهل، فرقی بین این دوتا در نظر امام (علیه‌السلام) نیست.

دیگر ما چه حقی داریم که یک چیزی که به عنوان اصطلاح فقهایی است، بیاییم این را تحمیل بر روایت کنیم.

نسبت به آن فرمایش آقای خویی تردیدی نیست که فرق بین مقصر ملتفت و غیر ملتفت، یک اصطلاح فقهی و فقهایی است.

آن زمانی که ائمه معصومین (علیهم‌السلام) می‌فرمودند «لاتعاد الصلاة»، مردم آن موقع کی به ذهنشان می‌آمد که جاهل مقصر ملتفت داریم، جاهل مقصر غیر ملتفت داریم این یک اصطلاحی است که فقیه در فقه پایه‌گذاری کرده است. بعد که پایه‌گذاری

کرده است.

در روایت، روایت را هم با توجه به این اصطلاح بخواهیم معنا کنیم، نمی‌شود این‌طور معنا کرد. بلکه ما وقتی در روایات می‌بینیم خود امام یا سائلین سؤال از علم، نسیان، جهل و تردید دارند، این‌ها زیاد وجود دارد، اما اگر گفتیم که در هیچ روایتی فرق بین جاهل قاصر و مقصر نداریم این یک اصطلاحی است که در فقه پایه‌گذاری شده یا لااقل اگر این را گفتیم ریشه روایی دارد.

این فرمایش مرحوم آقای خویی که می‌گوییم جاهل مقصر ملتفت، جاهل مقصر غیر ملتفت، یا جاهل مقصر بسیط یا جاهل مقصر مرکب، قطعاً از اصطلاحاتی است که در کلمات فقها آمده و نمی‌شود که روایات را بر این کلام و بر این اصطلاح فقهای حمل کرد.

باید ببینیم که اصلاً این تفصیل بین جاهل قاصر و مقصر چگونه در فقه ما به وجود آمد؟

شمول لاتعداد نسبت به مضطر

این بحث تمام، بحث دیگری که در حدیث لاتعداد است این است که آیا حدیث لاتعداد شامل مضطر هم می‌شود یا نه؟ اگر کسی اضطراب پیدا کرد به ترک جزئی یا ترک شرطی از شرایط و اجزاء نماز این بعداً که اضطرابش برطرف شد باید اعاده کند یا اینکه نه حدیث لاتعداد مضطر را شامل می‌شود یا اعاده لازم نیست این را دیگر ان شاء الله روز شنبه عرض می‌کنیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ